

سلسله دروس استاد معظم آیت الله سید جعفر سیدان دامت برکاته

در شرح کتاب شریف توحید صدوق

جلسه بیست و پنجم، دوشنبه مورخه ۱۳۹۱/۱۱/۳۰

مکان: مدرسه علوم دینی حضرت ولی عصر ع

تهیه و تنظیم: قدرت الله رضانی

باب ۲ (التوحید و نفی التشبیه)، حدیث دوم:

بحث به اینجا رسید که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود:

وَ أَدْوُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا أَدَاةَ فِيهِ لِشَهَادَةِ الْأَدَوَاتِ بِفَاقَةِ الْمُتَأَدِّينَ، وَ أَسْمَاؤُهُ تَعْبِيرٌ، وَ أَعْمَالُهُ تَفْهِيمٌ، وَ ذَاتُهُ حَقِيقَةٌ، وَ كُنْهُهُ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، وَ غُبُورُهُ [غُيُورُهُ] تَحْدِيدٌ [تَجْدِيدٌ] لِمَا سِوَاهُ، فَقَدْ جَهِلَ اللَّهُ مَنْ اسْتَوْصَفَهُ، وَ قَدْ تَعَدَّاهُ مَنْ اشْتَمَلَهُ وَ قَدْ أَخْطَأَهُ مَنْ اِكْتَنَهَهُ (التوحید، ص: ۳۶)؛

ادات دادن خدا به بندگان دلیل است بر اینکه او را اداتی نیست، چون ادات داشتن، گواه بر نیازمندی ذو ادات است؛ و اسامی خدا تعبیر است، و افعال خدا تفهیم است، و ذات خدا حقیقت است، و کُنْه او بینونت بین او و خلق است، و بقاء اوست که ماسوا را حد زده است؛ پس کسی که خدا را به صفات (زائد بر ذات) توصیف کند او را نشاخته است، و از (شناخت) او رد شده کسی که (به وهم خود) او را احاطه کرده، و کسی که (به خیال خود) به کُنْه او رسیده، به خطا رفته است.

مدعا این است که: خدا ادوات ندارد.

دلیل: ادوات داشتن مخلوقات؛

از اینکه خدا به خلق ادوات داده معلوم می شود خود او به وسیله ادوات و آلات کار نمی کند؛ چون لازمه نیاز به ادوات و آلات، نفی قائم به ذات بودن و نفی وجوب وجود است؛ یعنی مستلزم نیازمندی است، در حالی که نیازمندی در مورد خدا بدیهی البطلان است. از اوصافی که برای ذات خدا ثابت است غنای اوست، لذا او ادوات و آلات ندارد.

در این خصوص، در شرح قاضی سعید قمی - ضمن بیان دلیل فوق - دلیل دیگری هم ذکر شده است:

و المعنى انَّ الله جعل الخلق بحيث لا يمكن أن يفعلوا ما يصدر عنهم إلا عن أداة و آلة لذلك الفعل و احتاجوا في تمشية أفعالهم إلى الأدوات و ذلك دليل على أن لا أداة فيه سبحانه إذ ذلك يستلزم الاحتياج و هو سبحانه منزّه عن الإمكان الذي هو مبدأ الاحتياج.

و أيضا، لو كان كل فعل بآلة و أداة، لكان إيجاد الأدوات، يحتاج بأدوات اخرى و يتسلسل و

هو مستحيل (شرح توحید الصدوق، ج ۱، ص: ۱۳۴)؛

حاصل استدلال اینکه:

اولاً: مخلوقات بدون ادوات و آلات کاری نمی‌توانند انجام دهند یعنی در انجام کارها نیازمند آلات‌اند، و این خود دلیل است بر ادوات نداشتن خدای تعالی، چرا که لازمهٔ ادوات داشتن نیازمندی است و نیازمندی بر حضرت حق محال است.

ثانیاً: ادوات داشتن، مستلزم این است که خود این ادوات باز به وسیله ادواتی تحقق یافته باشند و آن ادوات دیگر هم باز نیازمند ادواتی خواهند بود، و این منجر به تسلسل می‌شود و تسلسل باطل است. ادوات داشتن در باره ما و مخلوقات دیگر، به تسلسل منجر نمی‌شود، چون ما که ادوات داریم بخاطر این است که به ما ادوات از جانب خدا داده شده، اما در مورد خدا که نمی‌شود گفت: به خدا ادوات داده شده.

به عبارت دیگر، در ما به اعطاء الله منتهی می‌شود اما در مورد خدا چون علت ندارد و نیازمند نیست اگر اداتی داشته باشد سؤال می‌شود که چه چیزی آن ادات را ایجاد کرده؟ اگر خودش ایجاد کرده، با چه ایجاد کرده؟ با ادات دیگر؟ اگر بگیم به ادات نیاز ندارد که مطلوب حاصل است، پس خودش ادات را خلق کرده است. و اگر منتهی به غیر شود، معنایش عدم وجوب وجود است، و لازمهٔ این مطلب نیازمندی است.

بنابر این، خدای تعالی چنین است که: بنفسه بصیر است، و بنفسه علیم است و هکذا، نه اینکه به اداتی علیم است، به اداتی بصیر است، به اداتی سمیع است و

این مطلب در روایات هم فراوان آمده است، از جمله:

هشام بن حکم - ضمن حدیث سؤال زندیق از امام صادق (ع) - گوید: زندیق گفت: تو می‌گویی خدا شنوا و

بینا است؟ امام (ع) فرمود:

هُوَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ، سَمِيعٌ بَغَيْرِ جَارِحَةٍ وَ بَصِيرٌ بَغَيْرِ آلَةٍ بَلْ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَ يُبْصِرُ بِنَفْسِهِ وَ لَيْسَ قَوْلِي إِنَّهُ سَمِيعٌ بِنَفْسِهِ أَنَّهُ شَيْءٌ وَ النَّفْسُ شَيْءٌ آخَرٌ وَ لَكِنِّي أَرَدْتُ عِبَارَةً عَنْ نَفْسِي إِذْ كُنْتُ مَسْئُولًا وَ إِفْهَامًا لَكَ إِذْ كُنْتَ سَائِلًا فَأَقُولُ يَسْمَعُ بِكُلِّهِ لَا أَنَّ كُلَّهُ لَهُ بَعْضٌ لِأَنَّ الْكُلَّ لَنَا لَهُ بَعْضٌ وَ لَكِنْ أَرَدْتُ إِفْهَامَكَ وَ التَّعْبِيرُ عَنْ نَفْسِي وَ لَيْسَ مَرْجِعِي فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَّا أَنَّهُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْعَالِمُ الْخَبِيرُ بِلَا اخْتِلَافِ الذَّاتِ وَ لَا اخْتِلَافِ مَعْنَى ؛

آری او شنوا و بینا است، شنوا است بی‌اندام، بینا است بی‌ابزار، بلکه به ذات خود می‌شنود و به ذات خود می‌بیند و گفته‌من: به ذات خود شنوا است این معنا را ندارد که او چیزی است و نفس او چیز دیگری ولی تعبیر به نفس برای این بود که به حساب نفس خود تعبیر کرده باشم چون من مورد سؤال هستم و برای اینکه تو بفهمی زیرا تو سؤال‌کننده‌ای و در نتیجه می‌گویم که: از کل وجود خود می‌شنود نه به این معنی که کل و جزئی دارد، چون کل در وجود ما بعض دارد، ولی در وجود او چنین نیست بلکه باز هم مقصود من فهماندن به تو است و تعبیر از لوازم خودم و برگشت همه گفتارم جز این نیست که او شنوا، بینا، دانا و آگاه است بی‌اختلافی در ذات او و مبدأ صفات او.

وَ أَسْمَاؤُهُ تَعْبِيرٌ

اسم‌های خدا (عالم، قادر، حی، رازق و...) تعبیر است.

یک معنای روشن برای عبارت فوق این است که:

اسم‌های الهی وسیله عبورند، یعنی این اسم‌ها وسیله‌اند برای توجه دادن انسان به خدا، وقتی بنده این اسم‌ها را می‌گوید، به خدا متوجه می‌شود. ظاهر این اسم‌ها (ع ا ل م) لفظ است، خود الفاظ موضوعیت ندارند بلکه وسیله توجه به خدایند. انسان به وسیله اینها عبور می‌کند از بی‌توجهی به توجه داشتن به حضرت حق. بعضی معنای دیگری گفته‌اند.

در شرح قاضی سعید قمی بر توحید صدوق می‌خوانیم:

أَيُّ أَسْمَاءٍ - الَّتِي تَدَاوَلَتْ فِي الْأَلْسِنَةِ وَ كَذَا مَعَانِيهَا الَّتِي تَتَاوَلَتْهَا الْأَفْهَامُ الدَّقِيقَةُ - إِنَّمَا هِيَ عِبَارَاتٌ عَنْ حَقَائِقٍ مُتَّصِلَةٍ وَ كَلِمَاتٍ تَامَّةٍ يَفْعَلُونَ بِأَمْرِهِ مَا يُؤْمَرُونَ «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» كَمَا فِي الْمَأْثُورَاتِ «بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ» كَذَا وَ كَذَا (شرح توحید الصدوق، ج ۱، ص: ۱۳۳)؛

حاصل سخن ایشان این است که:

اسم‌های الهی تعبیری است از یک سری حقائق موجود؛ برای خدا اسمائی است (غیر اسامی ذات)، یعنی حقائق مخلوقه‌ای است که به وسیله آن حقائق، خلایق در جریان‌اند. مانند اینکه در تعقیب نماز از امیر المؤمنین علی علیه السلام چنین نقل است:

وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَجْرَيْتَ بِهِ الْفَلَكَ فَجَعَلْتَهُ مَعَالِمَ شَمْسِكَ وَ قَمَرِكَ وَ كَتَبْتَ اسْمَكَ عَلَيْهِ (بحار الأنوار، ج ۵۵، ص: ۱۰۲)؛

از تو خواستارم به نامت که بدان چرخ را روان کردی و آن را نشانه‌گاه خورشید و ماه نمودی، و نامت را بر آن نگارش کردی.

حاصل بیان ایشان این است که:

این اسماء (غیر ذات)، تعبیر از آن حقائق‌اند؛ حقائقی که دست‌اندرکار عالم‌اند، مانند فرشته‌ها که قرآن کریم در خصوص آنها می‌فرماید:

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (سورة انبياء، آیه ۲۰)؛

شبانه روز، بی‌آنکه سستی ورزند، نیایش می‌کنند.

اصل این مسئله درست است که برای خدا موجوداتی است که آنها را آفریده و آنها در جریان کارها هستند، و نیز درست است که همه چیز «اسم الله» است. چنانچه در مورد اهل بیت عصمت علیهم السلام نیز آمده است که:

نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا (بحار الأنوار، ج ۲۵، ص: ۵)؛

ما اسم‌های نیکوی خداییم که بدون شناخت ما، خدا عملی را از بندگان نمی‌پذیرد.

ولی به نظر می‌رسد که این معنا برای عبارت فوق (وَ أَسْمَاؤُهُ تَعْبِيرٌ) نیاز به تکلّف دارد. پس همان معنای اول – که روشن است – استوار می‌باشد.

وَ أَفْعَالُهُ تَفْهِيمٌ

افعال خدا مایه تفهیم خلق به قدرت و علم و آثار عظمتش است. این عبارت، مؤید معنای اول (در عبارت پیشین) است.

وَ ذَاتُهُ حَقِيقَةٌ

ذات خدا – که قائم به خود است – حقیقت محض است؛ غیر او همه – به خودی خود – باطل‌اند، یعنی چنان وابسته‌اند که اگر آن وابستگی در نظر گرفته نشود هیچ‌اند!

غیر خدا قائم به ذات نیستند، نیازمند هستند، تحقیقی – که از خودشان باشد – ندارند. یک شیء وقتی حقیقتاً شیء است که قائم به ذات باشد، و غیر خدا چنین نیست. مخلوقات، عین الربط و عین الفقرند، یعنی به هیچ وجه خودیتی و استقلال‌ی ندارند.

وَ كُنْهَهُ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ

خداوند هیچ نوع سنخیت و اشتراکی با غیر خود ندارد. این مطلب، چند نوبت – با عبارات مختلف – بیان شده است. عباراتی مانند: (خَلَقُ اللَّهُ الْخَلْقَ حِجَابٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ وَ مُبَايَنَةٌ إِيَّاهُمْ مُفَارَقَتُهُ إِيَّتِهِمْ؛ توحید صدوق، ص: ۳۵ – ۳۶) و غیره.

حتی گفتن «موجود» نسبت به خدا و غیر خدا یکسان نیست، مگر از لحاظ مفهوم (طارد العدم)، چراکه خدای تعالی: موجودی است نه مانند موجودات مخلوق!

مَوْجُودٌ لَا بَعْدَ عَدَمٍ (توحید صدوق، ص: ۳۷)؛

شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ (توحید صدوق، ص: ۱۰۷)؛

حاصل مطلب این‌که:

کُنْه خدا، جدایی اوست با همه کائنات، البته نه جدایی مکانی و عَزَلی (که مثلاً در صد متری موجودات باشد) بلکه جدایی صفتی، یعنی خدا در توصیف و حقیقت، با خلق بینونت دارد؛ توصیف او با توصیف مخلوق فرق دارد.

برخی از محشین در این خصوص گفته‌اند:

گرچه کُنْه خدا که معقول نیست اما کُنْه معرفت خدا ممکن – که عبارت است از خروج از حدّین (حدّ تعطیل و حدّ تشبیه) – ممکن است. کُنْه معرفت ما به این است که نمی‌توانیم کُنْه خدا را بفهمیم.

عبارت ایشان چنین است:

وَ كُنْهَهُ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ لَمَّا امْتَنَعَ إِدْرَاكَهُ سَبْحَانَهُ بِطَرِيقٍ مِنْ طَرُقِ الْإِدْرَاكِ، إِذِ الْحَسُّ لَا يَنَالُهُ وَ الْعَقْلُ لَا يَحِيطُ بِهِ، فَمَعْرِفَةُ كُنْهِهِ، مِمَّا لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ إِلَيْهِ؛ بَلْ مَا يُمْكِنُ لَهُمْ هُوَ كُنْه

معرفته لاکنه عز شأنه فکنه معرفته أن يعرف أن وجوده خارج عن سائر الوجودات أو ذاته
مباين لجميع الذوات و أنه ليس في خلقه كما هم ليسوا فيه، مع أنه لا يعزب عنه شيء و هو
بكل شيء محيط (شرح توحيد الصدوق، ج ۱، ص: ۱۳۶).

و غُبُورُهُ تَحْدِيدٌ لِمَا سِوَاهُ

در نسخه دیگری آمده است: وَ غُبُورُهُ تَحْدِيدٌ لِمَا سِوَاهُ،

در نسخه دیگری آمده است: وَ غُبُورُهُ تَحْدِيدٌ لِمَا سِوَاهُ،

بنابر نقل اول معنا چنین است:

بقاء او — که ملازم با نامحدود بودن اوست — حدزننده مخلوقات است.

بنابر قرائت دوم معنا چنین می شود:

مغایرت او با مخلوقات، محدودکننده آنهاست.

و بنابر نسخه سوم، معنا چنین خواهد بود:

قدم خدا موجب حدوث اشیاست.

(رجوع کنید کتاب توحید صدوق، ص ۳۸؛ با حواشی سید هاشم حسینی تهرانی).

گرچه لفظ (غبور) از اضداد است و به دو معنا (الف: ذهاب، ب: مکث و بقاء) بکار می رود، اما در اینجا به

معنای بقاء است. غابر یعنی باقی.

از اینکه فقط خدا باقی (ازلی و ابدی) است معلوم می شود ماسوای او محدودند. ماسوای خدا مراتب محدود

دارند، مراتبی که خدا تعیین کرده است. چون او باقی (ازلی و ابدی) است پس تعینات موجودات و مراتب مختلف

آنها به اوست، چون تعینات نیازمند تعین بخش است، لذا باید به حقیقتی منتهی شود که او دارای تعین نباشد.

اگر به جای «تحدید»، «تجدید» باشد: چنین معنا می شود که: چون او ازلی و ابدی است همه چیز را

تجدید می کند، یعنی همه چیز در ارتباط با او و فعل اوست.

فَقَدْ جَهِلَ اللَّهُ مَنْ اسْتَوْصَفَهُ،

یعنی کسی که خدا را به وصف (زائد بر ذات) توصیف کند، او را شناخته است.

وَقَدْ تَعَدَّاهُ مَنْ اشْتَمَلَهُ

و هر کس در باره (ذات) خدا فکر کند او را متصور و معقول فرض کرده و چنین کسی از شناخت خدا رد

شده و به شناخت حقیقی او دست نیافته است.

اشتمل، یعنی احاطه کرده است.

وَقَدْ أَخْطَأَهُ مَنْ اكْتَنَاهُ

و کسی که گمان کند احاطه بر ذات او پیدا کرده، به خطا رفته است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد